

**نقد**  
**اقتصاد سیاسی**

# **نرخ اندکِ اشتغال زنان و مسأله‌ی حجاب اجباری**

**لیلا پاپلی یزدی**



**نقد اقتصاد سیاسی**

**بهمن‌ماه ۱۳۹۶**

ایران تقریباً کم‌ترین نرخ مشارکت اقتصادی زنان در کل خاورمیانه را داراست. میانگین مشارکت اقتصادی زنان در خاورمیانه ۲۲ درصد و در ایران ۱۲ درصد در شهرهاست (نک. آمار مرکز آمار ایران، ۱۳۹۵). عجیب‌تر این که علی‌رغم تقریباً دو و نیم تا سه برابر شدن جمعیت باسوادان و زنان تحصیل کرده این نرخ از سال ۱۳۴۵ دست‌نخورده باقی مانده است. امروز در مورد زنان جوان بین بیست تا چهل سال، رقم مشارکت اقتصادی در ایران در منطقه‌ی خاورمیانه تنها شبیه به عراق است و افغانستان با سال‌ها جنگ و مشکلات شدید اقتصادی باز هم ده درصد نرخ مشارکت اقتصادی زنانش بیش از ایران است (بنی‌هاشمی و محمدی ۱۳۹۰).

کمی دقیق شویم به این ارقام. به زبان ساده یعنی هشتاد و هشت درصد زن‌های شهری ایرانی مشارکت اقتصادی ندارند. با در نظر گرفتن و کسر کودکان و دختران در حال تحصیل و زنان مسن، به رقم هولناک بیکاری حدود شصت درصد می‌رسیم. در بین زنان تحصیل کرده رقم بیکاری تقریباً شصت و چهار درصد است. دقت کنید! این فقط یک عدد نیست. این عدد ناامیدی یک دختر جوان درس‌خوانده است. این عدد، دقیقاً به این معنی است که دختری که وارد دانشگاه می‌شود و از سد کنکور و راضی کردن خانواده و امثالهم می‌گذرد شانسش برای بیکار ماندن بسیار بیش از مشغول کار شدن است.

در این نوشتار می‌خواهم یکی از دلایل کم‌تر دیده‌شده‌ی اشتغال و مشارکت اندک زنان را بررسی کنم. این عامل مستقیم اجبار برای شکل‌هایی از «پوشش» است.

از منظری تاریخی، پهلوی‌ها تلاش کردند تا همه‌ی ارکان یک جامعه‌ی سنتی را با دولت مرتبط کنند. پیش از پهلوی‌ها، مردم ایران را بیش از دولت و قانون، سنت و عرف تحدید می‌کرد؛ سنت چارچوب‌های معیارمند برای زیست روزمره به مردم می‌داد. سیاست وقتی وارد زندگی مردم می‌شد که وقت مالیات‌ستانی بود یا جنگ می‌شد یا دعوا روی می‌داد. به غیر از این، زنان و مردان ایرانی عمدتاً زیر لوای قانون به معنای حاکمیتی آن نمی‌زیستند. پهلوی‌ها اما این معادله را به هم زدند. زن و مرد ایرانی «شهروند» سرزمینی شدند که به تمرکزگرایی روی آورده بود و صدر تا به ذیل زیست‌جهانش قانونی بود. حالا ایرانی در لحظه‌ی تولد می‌بایست نامش را جایی ثبت می‌کرد، شناسنامه می‌گرفت و رخت و لباسش را با آنچه حاکمیت می‌خواست تطبیق می‌داد.

آنچه در مسأله‌ی کشف حجاب کم‌تر مورد بررسی قرار گرفته است این نکته است که فشار حاکمیت رضاشاهی نه فقط بر حجاب که عمدتاً موضوعی شهری در طبقات بالا بود تأثیر گذاشت که لباس سنتی روستاییان را نیز تغییر داد. به نظر می‌رسد یکی از دلایل این امر قراردادهای دولت با برخی کمپانی‌های اروپایی دوخت لباس مدرن (نک. صادقی ۱۳۸۴) بوده باشد.

در جامعه‌ی سنتی ایران که به تدریج از حدود مشروطه با مبارزه‌های پی‌درپی مدرسه رفتن دختران روند صعودی گرفته بود، تغییر پوشش این روند را تحت تأثیر قرار داد. تا دهه‌ی پنجاه، نرخ باسوادی زنان حدود سی

درصد و آمار دختران دانشجو در خوش‌بینانه‌ترین شرایط به بیش از بیست درصد نرسید. با این حال اکثر زنان تحصیل کرده امکان اشتغال داشتند.

انقلاب ۵۷ برعکس با اجبار حجاب، شکل نوی پوشش را تحمیل کرد. این بار بسیاری از زنانی که پیش از انقلاب در شهرها درس خوانده بودند از گردونه‌ی کار خارج شدند. دهه‌ی شصت با کمترین میزان مشارکت زنان در ایرانِ مدرن مقارن است (نک. خرمی مقدم، ۱۳۹۵). نرخ حدود ده درصدی مشارکت اقتصادی زنان آن هم در زمانی که طیفی از مردان مشغول جنگ بوده‌اند، نشانِ واضحی از فشارهای جدید برای وارد نشدن زنان به گردونه‌ی اشتغال است. این نرخ دوباره در دهه‌ی هفتاد به حدود دوازده درصد می‌رسد با این تفاوت که جمعیت نسبت به دهه‌ی پنجاه تقریباً دو برابر شده است.

برخلاف پروپاگاندا‌ی رایج، در زمینه‌ی زنان هر دو حاکمیت مدرن ایران در فرایند ابژه‌سازی از بدن زنان روند مشابهی در پیش گرفته‌اند. تقریباً از نخستین آمارهای موجود در دوره‌ی پهلوی تا امروز نرخ مشارکت اقتصادی و اشتغال، مالکیت و مشارکت سیاسی زنان (ایران در زمینه‌ی شاخص‌های دموکراسی و از جمله مشارکت زنان رتبه‌ی ۱۴۵ را دارد) هرگز رشد چشمگیری نداشته است. بالا رفتن تعداد دانشجویان در کنار کاهش نرخ اشتغال در واقع نشان می‌دهد که مشابهتی با دهه‌ی پنجاه وجود دارد. در آن دوره اکثریت زنان امکان ورود به دانشگاه را نداشته‌اند و امروز امکان ورود به ساحت‌های شغلی. در هر دو دهه، زنان سنین اوج توانایی کار یعنی در دهه‌ی بیست و سی زندگی بدون شغل‌اند و نتیجه عملاً یکی است (نک. صفاکیش و محسن خانی ۱۳۹۵).

\*\*\*

به‌عنوان عضو هیئت علمی گروه‌های باستان‌شناسی در دهه‌ی هشتاد با دختران جوان دانشجویی مواجه بودم که قرار بود پژوهش میدانی بیاموزند. یکی از دغدغه‌های دختران شهری دانشجو عمدتاً «در بیابان چه بپوشیم؟» بود. دست‌کم در میان دانشجویان من، دختران روستایی با بدن و لباس خود راحت‌تر بودند. دختران شهرهای کوچک‌تر چنان نگران بدن خود بودند که عمدتاً کمتر هم پژوهش میدانی را با کیفیت مناسب می‌آموختند. اکثر این دختران توانایی حرکت‌های سریع، حمل بار و کلنگ‌زنی بسیار اندکی داشتند. در مقابل، دخترانی با پیشینه‌ی روستایی سرعت عمل و قدرت بدنی بالایی داشتند. دختران شهری از سوختن پوست، تیره شدن و درد مفاصل بر اثر حمل خاک نگران می‌شدند و دختران روستایی عمدتاً به این موضوعات بی‌اعتنا بودند.

از همان سال‌ها این تفاوت برایم به‌تدریج معنادار شد. دخترهای شهری از مصرف کردن قدرت بدنی می‌هراسند. آنان آموخته بودند که بدن‌شان را در پوششی نگه دارند شبیه زوروق و توانایی‌اش را صرف نکنند. برعکس، دختران روستایی قدرت بدنی‌شان را به کار می‌گیرند. پوشش کمتر برای‌شان مسأله است و از دیده شدن

بدن‌شان و حضور نگران نمی‌شوند. دختران شهری آموخته‌اند که به شکل اغراق گونه‌ای از تن‌شان محافظت کنند. دائماً نگران و به اصطلاح دست‌به‌روسی هستند.

این تفاوت وقتی معنادار می‌شود که بدانیم نرخ مشارکت اقتصادی زنان روستایی بیش از دو برابر زنان شهری است (بیش از ۲۷ درصد در سال ۱۳۹۵). در واقع کاهش مشارکت اقتصادی زنان در شش دهه‌ی گذشته با کاهش تعداد روستاییان هم همراه بوده است. بر اساس یک پژوهش، هفتاد و سه درصد زنان شهری هرگز ورزش نمی‌کنند. اعداد را بگذاریم کنار هم، در جامعه‌ای که ۷۵ درصد جمعیت شهری است و نیمی از این جمعیت زن، ۶۴ درصد زنان بیکارند و ۷۳ درصدشان ورزش هم نمی‌کنند. آن‌ها محصورند در چهاردیواری‌های خانه. دانشگاه یک امکان است برای چهار یا شش سال و بعد زن دوباره به چهاردیواری باز می‌گردد. خیابان، فضایی مردانه است. پارک‌ها نیز همین‌طور. در خیابان نمی‌شود دوید. در پارک هم. راه‌حل شهرداری‌ها محصور کردن پارک‌هاست. اما پایت را که از پارک زنان بیرون بگذاری چه؟ وانگهی زنی که فرزند دارد و فرزند پسر دارد یا دوست دارد با مردی از دوستان یا اقوامش همراه باشد چه؟ فضای کاری هم مردانه است. این را به عنوان زنی می‌گویم که سال‌ها سعی کرد در این فضاها دوام بیاورد. تقریباً تمامی مدیران میانی و رده‌بالایی مرد هستند و آنها هم که زن هستند تابع نظم سیستم پدرسالار. زنی که تابع نظم سیستم باشد راحت‌تر زنی را که تابع نظم سیستم نیست سرکوب می‌کند. آن زن‌ها که تابع نظم سیستم نیستند به اندک بهانه‌ای، یک عکس در یک مهمانی، یک توییت، یک اظهار نظر سیاسی، یک حرکت سریع مانند دویدن ممکن است توییح یا اخراج شوند. آن‌ها نمی‌توانند آزادانه عکس‌های دلخواه‌شان را در فضای مجازی بگذارند و اگر مورد بررسی هم نباشد، بیم بر آن‌ها حکمرانی می‌کند.

\*\*\*

به‌رغم تصویر یکسان‌سازانه‌ای که از بیرون درباره‌ی ایران ارائه می‌شود، همه‌ی افراد و طبقات دچار مساله‌ی حجاب اجباری نیستند. بررسی کوتاهی در فضای مجازی رویه‌ی دیگر وضعیت را نشان می‌دهد. زنانی از طبقات بسیار بالای اقتصادی و سیاسی عمدتاً به شکل دلخواه لباس می‌پوشند. پول، قوانین را برای آنها تغییر می‌دهد. این زنان، دختران و بستگان بسیاری از آن کسان هستند که پوشش اجباری را برای "دیگران" وضع می‌کنند. در کنار این قشر، سلبریتی‌ها هم مستثنا هستند. سلبریتی‌هایی که به نام کار خیریه به روستا و مناطق دورافتاده می‌روند و شیوه‌ی زندگی خود را با خود همراه می‌برند و در واقع در فرایند پس‌زدن حق پوشیدن لباس سنتی با حاکمیت همدست می‌شوند. آنان نیز حق دارند با عکس‌های فیلترشده و رنگی زیر لوای هشتگ #ایران زیباست، آن‌طور که دوست دارند و به نظرشان قابل نشان دادن و البته فروختن است، لباس بپوشند. هر دوی این طیف‌ها یعنی سلبریتی‌ها و طبقات بالای اقتصادی تلاش می‌کنند، مصرف را تا جای ممکن بسط دهند.

در مقابل این قشر که نیازی به کار ندارد، زنان طبقه‌ی متوسط و فرودست در معرض سخت‌ترین مجازات‌ها، و اجبار به اشکال چارچوب‌مند پوشش و بیکاری هستند. مصرف درواقع قشر اول را مصون نگه می‌دارد، آنها خود محصول سیاست‌های سلبریتی‌سازی حاکمیتی‌اند اما در عین حال در چرخه‌ی اقتصادی فروش و واردات مورد نیاز قسمت‌هایی از سیستم‌اند، اما قشر دوم میل چندانی به مصرف ندارد. زنان این قشر مشارکت اقتصادی می‌خواهند و شاید همین است که محکومان به حصر ابدی‌اند در تن‌ها و در خانه‌ها. هر دو حاکمیت مدرن ایران زنی را که آزادی پوشش می‌خواهد در مقابله با خود قرار داده‌اند. پهلوی‌ها زن‌های محجبه را غیرمدرن و امل می‌دانستند و جمهوری اسلامی زنانی که حجاب اجباری نخواهند را فاسد و ضد‌دین. هیچ‌کدام آنها توضیح نداده‌اند که چرا زن شهری را با زن روستایی مقایسه نمی‌کنند. توضیح نداده‌اند که چرا به تاریخ رجوع نمی‌کنند و کلیت موجودیت تاریخی ما را انکار می‌کنند. توضیح نداده‌اند که مادران و مادربزرگ‌های آنها که در سیستم هستند و پیش از ورود مدرنیسم به ایران پوشش سنتی داشته‌اند، مفسد بوده‌اند یا غیرمدرن. در مقابل تلاش کرده‌اند که جمعیت روستاییان را کاهش دهند و زن روستایی را از زنی با قدرت بدنی بالا و تحرک زیاد به موجودی خسته در حاشیه‌ی شهرها تقلیل دهند.

\*\*\*

ایران یک بازار بزرگ است. همان‌طور که کمپانی‌های دوخت و دوز رخت و لباس در دوران پهلوی به طبقه‌ی متوسط چشم داشتند، امروز هم برخی فعالان موضوعات زنان در خارج در مرزهای ایران سر از نشریات مد مانند «ووگ» در می‌آورند. زنانی که در تلویزیون‌های ماهواره‌ای و غیرماهواره‌ای به عنوان مجری و کارشناس و قس‌علی‌هذا انواع مد را به خانه‌های ما آدم‌های معمولی می‌آورند، همراه با آن رخت و لباس‌ها نوع رفتار، رنگ مو و شیوه‌های مصرف بدن را نیز صادر می‌کنند. آزادی را الگوی مصرف بیش‌تر جا می‌زنند. به غیر از حجاب، عمل‌ها و اغراق‌آمیز شدن صورت‌ها در زنان تلویزیون‌های داخلی و خارجی مشابه است. بدن‌های بسیار عمل‌شده و رفتارهای از پیش طراحی‌شده و صداها‌ی بسیار زیر درواقع ما را نه با الگوهای واقعی رفتاری زن مدرن که با الگوهای مصرف آشنا می‌کند. در این تلویزیون‌ها از ساعات کار بسیار فشرده‌ی زن غربی و نرخ مشارکت اقتصادی هشتاد درصدی صحبت نمی‌شود بلکه رهایی، تغییر الگوی مصرف معرفی می‌شود. به طور مشخص، به آنچه ممکن است به حل معضل ابژگی بدن زن در ایران منجر شود پرداخته نمی‌شود بلکه الگوی پهلوی پیشنهاد می‌شود- الگویی که درواقع همین الگوی امروزی است با ظاهر متفاوت، الگویی که همان ابژگی را پیشنهاد می‌کند منتها با شکل دیگری از الگوی مصرف لباس.

\*\*\*

زن طبقات متوسط فرودست شده و تهی دست ایرانی به مشارکت بیش تر اقتصادی نیاز دارد و برای آن که بتواند شغل به دست بیاورد نیاز دارد بتواند مالکیت بدنش را به دست بیاورد و برای این مهم باید بتواند حرکت کند. شاید لازم است به همان الگوی مادران مادران ما که زنان روستایی بوده اند نه زنانی که خود مصرف کننده های صرف هستند بیاندیشد. زن ایرانی به درستی فهمیده است که آزادی پوشش در زنجیره ای از مطالبات نقشی به سزا دارد. این تن باید برهد تا بتواند از چهار دیواری بیاید به خیابان و کار کند.

چرخش معنی دار از راهکارهایی که تلاش زنان را به ساحت های دور افتاده و یواشکی می کشاند به حضور اجتماعی در خیابان، به وضوح تبیین این دو الگو را نشان می دهد. نخستین الگو زن را به مصرف کننده، به موجودی دور از ساخت سیاسی و مسأله اش را به موضوعی به غایت فردی تقلیل می دهد و در مقابل دومی زنی است که در سیاسی ترین ساحت که شهر باشد دست به اعتراض می زند، او عرصه ی سیاسی، بدن و مشارکت اقتصادی را با هم در یک راستا قرار می دهد. این دومی است که فریاد «من کار ندارم» را در کنار «من حق حرکت ندارم» و در کنار «بدنم را آزاد می خواهم» قرار می دهد. این نگاه دوم رو به توسعه و تولید است و اولی رو به مصرف.

\*\*\*

ساخت سیاسی مردانه ی ایران، سال هاست که «کار» را موضوعی سیاسی می داند. دولت آن قدر بزرگ و سنگین است که تقریباً هر نوع کار حتی نوع خصوصی یا خانگی اش ماهیتی دولتی دارد. از این رو داشتن کار توسط دولت نوعی مداخله ی سیاسی دانسته می شود. همین است که همواره یکی از نخستین راهکارهای دولت در مقابل هر نوع اعتراض، اخراج و تعلیق است.

اشتغال اندک زنان در ایران نشانگر بی اشتیاقی دولت به مشارکت سیاسی زنان است. حاکمیت، زن را به مثابه اپوزیسیون می بیند. بنابراین هر دو حاکمیت مدرن ایران، تمهیدات ویژه ای برای پس زدن زنان از عرصه های رقابت سیاسی و اقتصادی وضع کرده اند. یکی از این تمهیدات اجبار به شکل خاصی از پوشش است، پوششی که راه را بر حرکت می بندد و ابژگی بدن را به حد اعلا می رساند. این اجبار در جامعه ی شهری کارساز است. زن روستایی بنا بر چارچوب عرفی و سنتی اش، راهکارهای سوژگی تن خودش را می یابد و عملاً تن به ابژه شدن نمی دهد.

مادران ما یک بار در ۱۳۵۷ به عرصه ی خیابان آمدند تا تن خود را و مشارکت سیاسی را باز پس بگیرند اما ساختار، مردانه تر شد و زنان را به خانه ها راند. امروز پس از چهار دهه زن شهری می بیند که شیرازه ی اقتصادی مملکت در حال پاشیدن است. ارز به بی سابقه ترین قیمت ها رسیده و بسیاری مردم دیگر توانایی تهیه ی مایحتاج اولیه را ندارند. زنان بسیاری می دانند که عدم مشارکت زنان یکی از دلایل این آشفتگی اقتصادی و اجتماعی است. بیش تر دانشجویان و بیش تر بیکاران زنان اند. یعنی بسیاری از افرادی که مهارت هایی برای نجات جامعه کسب

کرده‌اند عملاً خانه‌نشین‌اند. دو راه عمده جلوی اوست، آنچه به شکلی عقب‌گرد به ساخت دهه‌ی پنجاه، مصرف بیش‌تر و غیرسیاسی بودن است و راه دیگر بازگشت به خیابان و تبدیل کردن شخصی‌ها به سیاسی‌هاست.

زن ایرانی طبقات متوسط با نحوه‌ی اعتراضش دارد نشان می‌دهد که می‌خواهد به مصرف بیش‌تر نه! بگوید. او تن خود را می‌خواهد و آزادی بدن و پوشش را در زنجیره‌ای از مطالبات که به توسعه، اشتغال و نجات منتهی می‌شود. او سال‌هاست تلاش می‌کند مشاهده شود، جدی گرفته شود. این است که به خیابان آمده است. برای حضور. رهایی او یکی از آخرین راه‌های ممکن برای تغییر وضعیت به سمت بهتر شدن است. از این تن که بگذریم، همه دیگر تباهی و مگاک خواهد بود. این زن دستش را با تمام عاملیت به سوی شمای مردسالار دراز کرده که مرا به کار بگیر! من هستم! او را به میدان عمل بیاورید و حضورش را ببینید. او عدوی شما نیست... انکار میل شما به سقوط هر چه بیش‌تر اقتصادی و فرهنگی است!

پی‌نوشت: آمارها از سایت مرکز آمار ایران اخذ شده است.

@leilapoli

## منابع

بنی‌هاشمی، ف. و م. محمدی. ۱۳۹۰. «تحلیل نرخ مشارکت اقتصادی در ایران»، مجله‌ی بررسی‌های آمار رسمی ایران، شماره‌ی ۲۲ سال یکم، شماره‌ی دوم، صص ۱۳۹۰ پاییز و ، ۱۴۶-۱۳۷

خرمی مقدم، م. ۱۳۹۵، «علل مشارکت اقتصادی پایین زنان» در

<http://donya-e-eqtasad.com> .؟

صادقی، ف. ۱۳۸۴. جنسیت، ناسیونالیسم و تجدد در ایران. تهران: قصیده سرا

صفاکیش، م. و ز محسن خانی. ۱۳۹۵، «بررسی عدم مشارکت اقتصادی زنان در بازار کار ایران»، مجله‌ی بررسی‌های آمار رسمی ایران سال ۲۷، شماره‌ی ۱، بهار و تابستان ۱۳۹۵، صص ۱۰۳-۱۱۹.